

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

شرط چهارم در قصر نماز

چهارمین شرطی که امام (رضوان الله تعالی علیه) در تحریر برای قصر در نماز بیان می‌کنند این شرط است که می‌فرمایند «رابعها - أن لا ينوي قطع السفر بإقامة عشرة أيام فصاعداً في أثناء المسافة أو بالمرور على وطنه كذلك، كما لو عزم على قطع أربعة فراسخ قاصداً للإقامة في أثناءها أو على رأسها، أو كان له وطن كذلك و قد قصد المرور عليه فإنه يتم حينئذ»^[1].

شرط اول در قصر نماز طیّ ثمانیه فراسخ بود. شرط دوم قصد طیّ ثمانیه فراسخ بود. شرط سوم استمرار این قصد بود. اما شرط چهارم این است که می‌فرمایند نباید نیت این را داشته باشد که در اثناء طریق، مرور بر وطن داشته باشد و بگوید این هشت فرسخی که من می‌روم از وطن عبور کنم. و همچنین نیت اینکه در اثناء طریق قصد اقامه‌ی عشرة ايام را نباید داشته باشد. در نتیجه اگر کسی از اول بگوید من هشت فرسخ می‌خواهم بروم اما نیت این را دارد که در اثناء طریق از وطن مرور کند یا نیت این را دارد که در اثناء طریق اقامه‌ی عشرة ايام داشته باشد نمازش قصر نیست و تمام است.

مطلبی که باید مورد توجه قرار بگیرد و بعداً هم بیشتر روی این مطلب تأکید می‌کنیم این است که بحثی در صلاة مسافر به نام قواطع سفر است. آنجا می‌گویند یکی از قواطع مرور بر وطن است. دوم از قواطع این است که انسان اقامه‌ی عشرة ايام داشته باشد. سوال این است که آیا این شرط چهارم همان مطلبی است که در بحث قواطع ذکر می‌شود یا اینکه نه؟ ظاهر عبارت مرحوم امام یا مرحوم سید در کتاب عروه این است که شخصی از اول قصد ثمانیه فراسخ دارد و چنین قصدی هم دارد که مرور بر وطن کند و چنین قصدی دارد که در اثناء طریق اقامه‌ی عشرة ايام داشته باشد. اینجا می‌خواهند بگویند این هشت فرسخ موضوع برای قصر قرار نمی‌گیرد.

پس یک بحث این است که اگر کسی قصد ثمانیه فراسخ کرد و شروع به رفتن هشت فرسخ کرد اگر مرور بر وطن کرد یا اقامه‌ی عشرة ايام را در اثناء طریق پیدا کرد، این مسلم قاطع است و در ذیل بحث قواطع این مسئله مطرح می‌شود. اما ما نحن فيه این است که «أن لا ينوي قطع السفر بإقامة عشرة أيام». عبارت مرحوم سید هم در عروه این است «الرابع أن لا يكون من قصده في أول السير أو في أثناء إقامة عشرة أيام قبل بلوغ الثمانية أو أن لا يكون من قصده المرور على وطنه كذلك»^[2]. این مسئله در اینجا به نیت برمی‌گردد و آن بحث قواطع که ان شاء الله بعداً می‌رسیم کاری به نیت ندارد. يك کسی از اول بنا داشته هشت فرسخ برود، حالا تصادفاً در اثناء طریق به وطنش مرور کرد، این در ذهن شریف‌تان باشد.

آقایان وقتی می‌خواهند برای این مسئله دلیل بیاورند همان ادله‌ی قواطع را آوردند. اگر گفتیم اینجا دو مسئله است یعنی يك مسئله این است که المرور على الوطن قاطعٌ للسفر. خود اقامه‌ی عشرة ايام قاطعٌ این يك بحث است و دلیل جداگانه هم دارد که بعداً می‌رسیم. ولی اینکه بگوییم اگر کسی بخواهد نمازش قصر بشود نباید در نیتش مرور بر وطن باشد که ظاهر مسئله این است که

اگر در نیتش مرور بر وطن باشد یا در نیتش این باشد که اقامه‌ی عشرة ایام در اثناء طریق داشته باشد اینجا عنوان سفر برایش صدق نمی‌کند و سفری که موضوع برای قصر نماز هست صدق نمی‌کند.

ثمره‌اش در این ظاهر می‌شود که در این مسئله آنچه که قادحیت دارد نیت‌ی المرور علی الوطن است. کسی از قم می‌خواهد تا هشت فرسخی برود، نیت مرور بر وطن دوش داشته باشد یا نیت اقامه‌ی عشرة ایام داشته باشد. این مسئله محورش در نیت است لذا باید ببینیم برای اینکه این نیت قادح است چه دلیلی می‌توانیم اقامه کنیم؟ حالا من عبارات را بعداً عرض می‌کنم می‌بینید بعضی‌ها عین همان ادله‌ای که در قواطع سفر آوردند اینجا هم آوردند. ما می‌خواهیم بگوییم نیت قادحیت دارد ولو لم یمر علی وطنه خارجاً. می‌خواهیم بگوییم نیت اقامه‌ی عشرة ایام در اثناء طریق قادح ولو لم یقم عشرة ایام در اثناء سفر خارجاً. این را باید بباییم مورد بحث قرار بدهیم و ببینیم دلیل این مدعا چیست؟

روی این توضیح نیازی به ذکر این شرط چهارم نیست چون شرط سوم استمرار القصد و یکی از مصادیقش این است که نیت مرور بر وطن یا نیت اقامه‌ی عشرة ایام نداشته باشد. چون نیت مرور بر وطن و نیت اقامه‌ی عشرة ایام جلوی استمرار القصد که شرط سوم است را می‌گیرد.

قبل از اشاره‌ی به ادله، عبارت مرحوم سید در عروه را مطرح کنیم که می‌فرماید اگر کسی نیت المرور علی الوطن کند این قاطعاً لنفس السفر یعنی موضوع سفر از بین می‌رود و اگر کسی نیت اقامه‌ی عشرة ایام کند قاطعاً لحکم السفر یعنی سفر هست اما این سفر تخصیص می‌خورد به این مورد و دیگر قصر جایز نیست. اینجا در باب نیت المرور علی الوطن بحثی نیست چون موضوع را از بین می‌برد. کسی که از وطنی می‌خواهد به هشت فرسخی برود، فرض کنید یک روستایی در دو فرسخی شهرش هست که وطن دوش هست از این روستا وقتی می‌خواهد عبور کند اینجا موضوع سفر حقیقتاً از بین می‌رود چون الآن به وطنش رسیده و کسی که به وطن می‌رسد که مسافر نیست و عنوان حاضر را پیدا می‌کند.

اما اختلاف در جایی است که در دو فرسخی قصد اقامه‌ی عشرة ایام می‌کند. آیا کسی که عشرة ایام را قصد می‌کند و عشرة ایام را مقیم می‌شود آیا این هم موضوع سفر را از بین می‌برد؟ یعنی الآن لیس بمسافر؟ بگوییم مقیم لیس بمسافر یا اینکه نه این مسافر اما این مسافر تخصیص خورده. مسافری که در اثناء سفر قصد اقامه‌ی عشرة ایام می‌کند تخصیص خورده و نمازش قصر نیست و این یک بحث مهمی است که ان شاء الله در ادامه خواهیم داشت.

ادله این فرع (اجماع)

چرا می‌گوییم کسی که می‌خواهد نمازش را قصر بخواند از اول نیت‌ی المرور علی الوطن یا نیت قصد اقامه در اثناء نباید داشته باشد؟ اولین دلیل اجماع نقلاً و تحصیلاً است. در اینجا هم اجماع منقول داریم و افراد متعددی نقل کردند و هم اجماع محصل بر حسب آنچه که صاحب جواهر (علیه الرحمه) در کتاب جواهر نقل کرده. در اجماع منقولش هم نسبت به مرور در وطن صاحب جواهر می‌گوید در حد استفاضه است ولی در اقامه‌ی عشرة ایام در حد استفاضه نیست. صاحب جواهر می‌گوید صرح به این شرط در روضه و در روض الجنان شهید ثانی و مجمع الفائده و البرهان و غیر اینها. بعد می‌فرمایند «بل لا اجد فيه خلافاً» و بعد در ادامه می‌گوید این «عدم الخلاف نقلاً فی الرياض و غیره و تحصیلاً هم اجماع منقول و هم اجماع محصل داریم»^[13].

مرحوم آقای حکیم در مستمسک می‌فرماید این اجماع برای ما موجب علم نیست. ایشان اشاره نمی‌کند که آیا اینجا اجماع محصل داریم یا نه؟ اگر محصل برای خود صاحب جواهر است برای خود صاحب جواهر مفید علم است و به نظر ما بعید است در اینجا اجماع محصلی باشد. این شرط در کلمات قدما نیامده! و چطور چیزی که در کلمات قدما ذکر نشده می‌توانیم بگوییم این به عنوان اجماع محصل است؟ اول کسی که به این شرط تصریح کرده شهید اول در روضه است بعد شهید ثانی در

روض الجنان است و بعد صاحب مجمع الفایده و البرهان است. لذا این اشکال هست. مگر اینکه بگوییم اجماع منقول در حد استفاضه است و آن هم باز اشکال صغروی دارد که وقتی قدما این شرط را متعرض نشده باشند چطور می‌توانیم در اینجا ادعا کنیم^[4].

همان خلطی که اول عرض کردم اینجا وجود دارد. خود مرور بر وطن مسلم قاضی للسر است و بالاتر از اجماع است. خود اقامه‌ی عشرة ایام قاضی للسر است ولی این محل بحث ما نیست. محل بحث ما اینست که اگر کسی الآن می‌خواهد از وطنش تا هشت فرسخ برود و نیت این را دارد که مرور بر وطن کند. آیا این نیت قاضی است یا نه؟ نیت این را دارد که در اثناء، اقامه‌ی عشرة ایام داشته باشد آیا این قاضی است یا نه؟ این ظاهراً در کلمات قدما ذکر نشده لذا این دلیل اول برای ما قابل قبول نیست.

ادله این فرع (اصالة التمام)

در دلیل دوم به اصالة التمام تمسک کردند. قبلاً هم در بحث صلاة مسافر اصالة التمام داشتیم و الآن هم تکرار می‌کنم. ما يك استصحاب تمام داریم که می‌گوییم این آقا وقتی از وطنش آمد نماز تمام بر او واجب بود حالا که نیت مرور بر وطن را یا نیت اقامه‌ی عشرة ایام را دارد آیا این سبب می‌شود نمازش قصر بشود یا نه؟ استصحاب می‌کنیم همان وجوب و بقاء تمام را. با اجرای استصحاب در ما نحن فيه يك مشکله وجود دارد و آن اینکه می‌گوییم ادله‌ی قصر را در اینجا داریم، چون در ما نحن فيه ثمانية فراسخ مسلم محقق است و این ادله‌ای که می‌گوید في كم يقصر الصلاة؟ در چه مقدار باید نماز را قصر کند؟ حضرت می‌فرماید في ثمانية فراسخ.

در پرائتز برای آقایانی که اهل دقت و دنبال کردن هستید عرض کنم ما این بحث ثمانية فراسخ و آن احتمالاتی که آیا مسیره يوم است و... را مفصل بحث کردیم و می‌خواهم این نکته‌اش را عرض کنم که به نظر ما از جهت فنی و صناعی حتی مجال برای احتیاط هم نیست. ملاك خود هشت فرسخ است و هشت فرسخ را شما با هر وسیله‌ای بروید با ماشین بروید، با شتر، گاو یا پیاده و یا با هواپیما بروید هشت فرسخ در روایات ضابطه اصلی است. مفصل بحث کردیم و حتماً مراجعه کنید.

حالا لقايل آن يقول این ثمانية فراسخ اطلاق دارد اعم از اینکه شما نیت مرور بر وطن بکنید یا نکنید. نیت اقامه‌ی عشرة ایام داشته باشید یا نداشته باشید. با این اطلاق جلوي این استصحاب گرفته می‌شود چون اطلاق دلیل لفظی است و استصحاب اصل عملی است و روشن است که مقدم می‌شود.

اما مطلب مهم این است که در بحث قصر در نماز يك اصالة التمام داریم که این اصالة التمام به معنای استصحاب نیست یعنی به حسب فرض اولی يجب علی المكلف التمام. حکم اولی این است يجب علی كل مكلف که نمازش را تمام بخواند، منتها از این، يك مورد را خارج کردیم که إلا أن يكون مسافراً ثمانية فراسخ، حالا نمی‌دانیم الآن این ثمانية فراسخ که از اول نیت مرور بر وطن دارد یا نیت بر اقامه‌ی عشرة ایام آیا این در اینجا حکم مخصص را یا آن عام را دارد؟

گفتیم اصالة التمام داریم و شبهه‌ی تمسک به عام در شبهه‌ی مصداقیه را هم جواب دادیم که دیگر نیازی به تکرارش نیست. ما اصلی داریم في كل مورد شك در اینکه این مكلف نماز را باید تمام بخواند یا قصر؟ يجب علیه التمام. تعجب این است يك مواردی آقایان می‌گویند احتیاط بین القصر و الاتمام است ولی با وجود اصالة التمام مجالی برای این باقی نمی‌ماند. این يك قاعده‌ای در صلاة مسافر است البته بعضی مناقشه می‌کردند ولی ما اصل این قاعده را قبول داریم.

وقتی این قاعده را آوردیم بر اطلاق این روایات مقدم است. موضوع اطلاق روایات شك است. این روایاتی که می‌گوید در هشت فرسخ نماز قصر است و ما از آن اطلاقی استفاده می‌کنیم می‌گوییم مطلقاً اعم از اینکه نیت مرور بر وطن داری یا نداری

موضوعش شك است و در موضوع اين شك قاعده‌ي اصالة التمام جاري است.

تا اینجا ما اجماع را قبول نکردیم پس این دلیل، دلیل اول ماست. اصالة التمام به معنای اینکه قاعده این است که در چنین مواردی که ما شك می‌کنیم آیا وظیفه‌مان إنتقل إلی القصر یا لم ينتقل قاعده این است که باید تمام بخوانیم نه اینکه استصحاب تمام کنیم تا این جواب را بدهیم که استصحاب تمام، محکوم اصالة الاطلاق ادله‌ي قصر است. وقتی قاعده‌ي تمام را می‌آوریم با وجود این قاعده، موضوعی برای اصالة الاطلاق باقی نمی‌ماند.

ادله این فرع (روایت زرارة)

روایتی را به عنوان دلیل در اینجا ذکر کرده‌اند که عبارت مرحوم آقاي خوئی (قدس سره) را به عنوان مقدمه بر آن روایت می‌خواهم بخوانم. می‌فرماید «أما المرور على الوطن فلا إشكال في كونه قاطعاً للسفر» مرور بر وطن قاطع سفر است. اشکال ما این است که جناب آقاي خوئی بحث ما در مرور بر وطن نیست، بحث ما در نية المرور علي الوطن است. در ادامه می‌گویند «قاطعاً للسفر، و خروجه بذلك عن عنوان المسافر». عرض ما این است که آیا نیت، قاطع سفر هست یا نه؟ شبیه آنچه که در باب ماه رمضان می‌گویند خود مَفْطَر مَفْطَرٌ. آیا نِيَّة المَفْطَر مَفْطَرٌ أم لا؟ خیلی‌ها می‌گویند بله نِيَّة المَفْطَر مَفْطَرٌ. اینجا هم آیا نية القاطع قاطعٌ أم لا؟ اما ایشان می‌فرماید مرور بر وطن قاطع است و مسلم از عنوان مسافر خارج است. بله قبول داریم از عنوان مسافر خارج می‌شود.

فرع دوم

فرع بعدی این است که اگر کسی در اول سفر مردد است که آیا از وطنش عبور کند یا نه؟ می‌فرماید «و كذا لو كان متردداً فيه، لعدم قصد المسافة المتصلة» این تحلیل خوبی است. بگوییم کسی که نِيَّة المرور عن الوطن یا نیت اقامه عشرة ایام دارد قصد مسافت متصله را ندارد.

بعد می‌آیند سراغ قصد اقامه در اثناء «فلا شك في قادحيته في قصد المسافة و لزوم التمام معه». در اینکه اقامه‌ي عشرة ایام قاذح است تردیدی نیست «و إنما الكلام بين الأعلام» در اینکه آیا «قاطعاً للحکم مع بقاء الموضوع كي يكون تخصيصاً» این قاطع حکم است یعنی آدمی که از وطنش می‌رود و قبل از رسیدن هشت فرسخ در جایی اقامه‌ي عشرة ایام را قصد می‌کند بگوییم موضوعاً مسافر است ولی حکماً نمازش تمام است تخصیص در ادله‌ي سفر بشود. یا اینکه این موضوعاً مسافر نیست و موضوعاً حاضر است.

ایشان می‌فرماید جماعتی از فقها از جمله مرحوم نائینی قائل به همین هستند که اقامه‌ي عشرة ایام قاطعاً لنفس السفر لا لحکم السفر. موضوع را از بین می‌برد و مقیم مثل حاضر می‌شود و مثل کسی که اینجا وطنش هست. بعد چه احکامی بر آن بار می‌شود که عرض می‌کنیم.

اما در مقابل برخی می‌گویند اینجا خروج حکمی است و این مقیم فقط باید نمازش را تمام بخواند اما احکام وطن بر او ندارد^[5]. دلیلشان عمدتاً روایتی است که من آدرس روایت را عرض می‌کنم، شیخ در تهذیب جلد 5 صفحه 488^[6] هست، صاحب وسائل هم در جلد هشتم صفحه 464^[7] آورده. این روایت، هم بحث سندی دارد و از بحث سندی مهم‌تر، بحث دلالتی دارد که واقعاً از روایات عجیب است و چقدر ثمره دارد.

[1] تحرير الوسيلة، ج1، ص: 251.

[2] العروة الوثقى (للسيد اليزدي)، ج2، ص: 120.

[3] جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ج14، ص: 239 و 240: [الشرط الثالث في اعتبار عدم قطع السفر بنية الإقامة]:
الشرط الثالث لأصل وجوب القصر على حسب ما سمعته و تسمعه من الشرائط المذكورة في هذا المقام، لا أنه شرط للاستمرار على القصر من بينها، كما هو ظاهر اللمعة بقريئة ذكره مضي الثلثين يوماً الذي لا يتصور فيه إلا شرطية الاستمرار، بخلاف المصنف الذي اقتصر على الإقامة و المرور بالمنزل الذين يتصور شرطيتهما في أصل القصر على معنى أن لا ينوي في ابتداء قصده المسافة أنه يقطع السفر بإقامته عشرة كاملة و لو بالتلفيق، أو مرور بمنزلة الذي يخاطب بالتمام فيه في أثناءه كما صرح به في الروضة و الروض و مجمع البرهان و غيرها، بل لا أجد فيه خلافاً فلو عزم على مسافة و في طريقه ملك له قد استوطنه ستة أشهر أتم في طريقه لعدم قصده المسافة المتصلة التي علم من الأدلة إيجابها خاصة القصر، فيبقى حينئذ على أصالة التمام فيه و في نفس ملكه الذي ستعرف ما يعتبر في وجوب التمام فيه و ان كان التمام فيه في الجملة إجماعياً و النصوص به مستفيضة أو متواترة و كذا الحكم لو نوى الإقامة في بعض المسافة فإنه يتم في طريقه لأصالة التمام السالمة عن المعارض هنا بعد انسياق ما لا يشمل الفرض من أدلة القصر، و المعتضدة بعدم الخلاف في ذلك نقلاً في الرياض و غيره و تحصيلها، بل فيه أن عليه و على سابقه الإجماع في عبائر جماعة حد الاستفاضة في الأول، و دونه في الثاني، و يتم أيضاً في محل ما نوى الإقامة فيه إجماعاً و نصوصاً «1» مستفيضة أو متواترة، لكن من المعلوم أنه يعتبر في ذلك بقاؤه على عزم الإقامة.

[4] مستمسك العروة الوثقى، ج8، ص: 42: اللهم إلا أن يستشكل في الإجماع: بعدم حجتيه ما لم يوجب العلم بالحكم.

[5] موسوعة الإمام الخوئي، ج20، ص: 89 و 90: أما المرور على الوطن فلا إشكال في كونه قاطعاً للسفر، و خروجه بذلك عن عنوان المسافر، و كذا لو كان متردداً فيه، لعدم قصد المسافة المتصلة. و قد دلت موثقة عمّار على أنه لا يكون مسافراً حتى يسير من منزله ثمانية فراسخ، فالاعتبار بالابتعاد من المنزل، و هو مبدأ المسافة، فالمرور عليه يقطعه بطبيعة الحال، و يكون الخروج منه مبدءاً لمسافة جديدة، مضافاً إلى ما سنذكره في غير الوطن. و أما قصد الإقامة في الأثناء فلا شك في قادحيته في قصد المسافة و لزوم التمام معه، و إنما الكلام بين الأعلام في أنه هل يكون قاطعاً للحكم مع بقاء الموضوع كي يكون تخصيصاً في أدلة التقصير على المسافر، أو أنه قاطع للموضوع و مخرج للمقيم عن عنوان المسافر و يدخله في الحاضر؛ فقد ذهب جماعة إلى الثاني و أن الإقامة في الأثناء تخرج المسافر عن كونه مسافراً شرعاً، و إن صدق عليه أنه مسافر عرفاً، فكان ذلك تصرفاً شرعياً في موضوع السفر، و إذا لم يكن المقيم مسافراً كان حاضراً بطبيعة الحال، و لأجله يجب عليه التمام من باب التخصص لا التخصص. و لكنه بعيد عن الصواب، إذ لم يظهر من شيء من الأدلة تنزيل المقيم منزلة الحاضر ليكون من قبيل التصرف في الموضوع نظير قوله: الفقاع خمر، بل الظاهر منها أنه مع وصف كونه مسافراً محكوم بالتمام، كما في المتردد بعد الثلاثين، و كما في سفر الصبيد أو المعصية و نحوهما، فإن الكل محكوم بالتمام تخصيصاً لا تخصصاً كما هو ظاهر.

[6] تهذيب الأحكام (تحقيق خراسان)، ج5، ص: 488: حَمَادٌ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: مَنْ قَدِمَ بَعْدَ التَّروِيَةِ بِعَشْرَةِ أَيَّامٍ وَجَبَ عَلَيْهِ إِتِمَامُ الصَّلَاةِ وَ هُوَ بِمَنْزِلَةٍ أَهْلِ مَكَّةَ فَإِذَا خَرَجَ إِلَى مَنَى وَجَبَ عَلَيْهِ التَّقْصِيرُ فَإِذَا زَارَ الْبَيْتَ أَتَمَّ الصَّلَاةَ وَ عَلَيْهِ إِتِمَامُ الصَّلَاةِ إِذَا رَجَعَ إِلَى مَنَى حَتَّى يَنْفِرَ.

[7] وسائل الشيعة، ج8، ص: 464: وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ حَمَادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: مَنْ قَدِمَ قَبْلَ التَّروِيَةِ بِعَشْرَةِ أَيَّامٍ وَجَبَ عَلَيْهِ إِتِمَامُ الصَّلَاةِ وَ هُوَ بِمَنْزِلَةٍ أَهْلِ مَكَّةَ فَإِذَا خَرَجَ إِلَى مَنَى وَجَبَ عَلَيْهِ التَّقْصِيرُ فَإِذَا زَارَ الْبَيْتَ أَتَمَّ الصَّلَاةَ وَ عَلَيْهِ إِتِمَامُ الصَّلَاةِ إِذَا رَجَعَ إِلَى مَنَى حَتَّى يَنْفِرَ.